

چرا بایست اینسان، قافیت باخت؟!
 طریق معرفت، گر چه سیر دهند
 که این سر نهان، پیدا شدت زود؟!
 که پای، اندر ره معنی گذاری
 مکن نشناخته، این ادعا را!
 درون کوزه ای، دریا نگنجد
 مگر ز آثار او، بروی بری پی
 به آتش برد پی، آنکس، ازدود
 که باشد ذات او، عین صفاتش
 که در این راه، باشد عقل ماست!
 برایت، راه تمثیلی پیویم

و گر باشد، بچشمش میتوان دید
 که در چشم همه، نیکو عیانست
 که عادل شاهدهی، کردیم تعیین
 که ناپیدا، بنزدم، جز عدم نیست!
 که از خورشید، گیتی شد منور:
 ببخشد نور، بر عالم دما دم
 که این خاقت، پشیمانی بدوداد!...
 چرا اینسان بود، حرفت پریشان؟!
 نباشد در کمالش، هیچ نقصان
 تعالی شانه عما یقو لون

تو گوئی کس خدا را، چون تو نشناخت
 بزرگان، پی بذات او، نبردند
 تو دانائیت، زانها بیشتر بود:
 تو، آن چشم حقیقت بین نداری:
 برو بشناس، از اول، خدا را
 خدا، اندر خیال ما، نگنجد
 رسد او هام ما، بر کمه او، کی؟
 نخست از دل بیاید، زنگ زدود
 توان برد از صفاتش، پی بذاتش
 ولی این هم، نه در خورد من و تست
 بخوام عذر، ناچارم بگویم:

شنیدم گفت کوری: نیست خورشید
 بدو گفتند: خور هست و همانست:
 اگر چشمت نبیند، گر عیش بین
 بگفتا: تا نبینم، باورم نیست!
 اگر کوری، نخواهد کرد باور:
 نگردد ذره ای، از قدر او کم
 دو دیگر گفته ای: مخفی نما ناد:
 تو چون فهمیدی، او گشته پشیمان؟
 پشیمانی، ز نقصانست و یزدان:
 پشیمانی و آنکه ذات بیچون

تو، گویا، وقت گفتن، داشتی نب
و گرنه شعر گفتن، اینچنین نیست
که روز روشنی را کرده ای شب
عزیزم، راه حکمت رفتن این نیست.

تو می خواهی شود عالم منظم
(زمن بشنو ازین منظور بگذر

بهر ترتیب باشد نیستت غم)
نمیگرددی حریف ابن آدم)

چه فهمیدی، که این هارا نوشتی؟!
بود، نزد خردمندان، مسلم؛
چو باشد سر بر سر، پیدایش از او
ولی مصراع دیگر، نیست درهم؟
بهر ترتیب باشد، معینش چیست؟
کز از ترتیب، مقصود تو، نظم است:
گر از ترتیب، بی ترتیب خواهی
که لفظی، برخلاف معنی است آن
گرفتم قصدتو، این قسم ثانی است
بود آیا، درختی کس بکارد؟
ترا با حق، (زمن بشنو) خطابت!
مگر دانآوری تو، از خداوند؟
تو هم البته، ابن آدمستی
زدی لاف گرافی، سست و درهم:
نمیدانم، ترا بر سر چه آمد؟
کسی، کورا بود عالم بفرمان:
نخواهم چون رود از روی آبت:

چه سنجیدی، که این گل را سرشتی؟!
که حق، خواهد شود، عالم منظم
بیابد جمله کی آرامش، از او
بهر ترتیب باشد نیستت غم!
که خالی از دو صورت، معنیش نیست
بوده مقصود حاصل، پس چه رزم است؟!
مسلم دان، که اندر اشتباهی!
نباشد اینچنین رسم، ای سخنندان
اگر باشد همانا، بدگمانی است
ز جایش بر کند، دل شاد دارد!
خطابی، ناصواب و پرعتابست
که ناچار، از تو باید بشنود پند!
که بگزیدی، طریق خود پرستی
(نمیگرددی حریف ابن آدم)!
که اینسان، یابرون بنهادی از حد!
ز دستش، ابن آدم، کی برد جان
نگویم بیشتر از این، جوابت

مبادا ؛ بیشتر شرمنده کردی
کنون آیم ، بسوی پنده-ایت

**جهان را سربسر زیرو زبر کن
نما خلقی جدید ایجاد ناچار**

شد اینجا معنی شمرت دگرگون
کنی دعوت ، بتخریب جهانش ؛
حریف ابن آدم ، کر نکرد ؛
و گرفت بر این دارد ، چگونه ؛
اگر خواهم ، جوابت صاف گویم ؛
بباید ، گویمت ای ابن آدم ؛
تو و این هیکل و اینقدر مغرور ؟
تو و این ادعای زیادی ؛
مگر مجبوری ، اینسان شعر گوئی ؟
مطبعی چون چنین شعر از تو بشنفت :
بجز مهمل نباشد این ترانه
بلی ، چون آدمی مغرور گردید ؛
کنندکاری ، که سودش جز زبان نیست ؛
و گر کرد اندکی ، اندیشه درکار ؛
بداند ، کانچه گفت و کرد ، بدبود

**اگر من کافرم عبد تو هستم
ازین چون و چرا اغماض فرمای**

پریشان تر ، زدست بنده کردی
زیای جان کشایم ، بنده-ایت

**اگر تردید داری خیر و شر کن
از ابناء بشر صرف نظر کن**

سخن را شد زدست ، رشته بیرون ؛
در آن حالی ، که هستی در میانش ؛
چسان ، ما و ایشان را در نوردد ؛
زنی هر لحظه ، نعلی بازگونه ؛
ادب بگذارم ، از انصاف گویم ؛
سزا باشد ، دگر ، بر ناوری دم ؛
تو و این گفته های از خرد دور ؛
بکسی آبرو ، بر باد دادی ؛
که بگذاری ره و بیراهه یوئی ؛
ز گفتارت بر آشفت و چنین گفت ؛
بود افسانه های کودکانه
ز راه حق پرستی ، دور گردید ؛
نتیجه زان ، بجز آه و فغان نیست ؛
پشیمان گردد ، از آن زشت کردار
مسلم گرددش ، کو ، بی خرد بود ؛

**هم از صهبای آلاء تو هستم
که خود نطق و قلم دادی بدستم**

چو خود، تصدیق کردی، خبط خود را؛
نیفزایم : بر آن چیزی ز گفتار
تورا ایزد، قلم در دست بنهاد
که بنویسی مطالب را، بسی نغز
هم او دادت زبان، از بهر گفتن
ندادت تابکوئی، یاره ای چند

**(تو نمودی مرا راه هدایت
فرستیم از بدوزخ آخر کار)**

نگفتی پیش ازین، کوانبدا را؛
کجا نمودت او، راه هدایت؟
برو کن توبه، از گفتار زشت

**(ندارم من ز خود عقل و اراده
تو گستاخ آفریدی بهمی را)**

چو خود تصدیق کردی، آنچه باید
اگرچه هست ازو، عقل و اراده
تو خود، مسئول خویشی، ای خرده مند!
بداده، چشم و گوش و عقل و هوش
چرا باید ره کفران سپاری؟
ترا، زینرو قلم بردست دادند:
که در نفع بشر، بنهی قدم را
ندادندت، که تا مغرور گردی!
قدم از جهل، در کاری گذاری:

تمام گفته بی ربط خود را؛
که خود تصدیق کردی، آخر کار
وزان رو، اختیارش بر گفت داد
ندادت نانگاری، حرف بی مغز!
بنظم و نثر، در پاک سفتن
که تا بر آن زندخواننده، لب خند

**(تو از من سلب فرمودی درایت
کنم از دست تو از دست شکایت)**

فرستاد است هادی، مر شمارا؟
که بتوانی کنی، ازوی شکایت!
مگر تغییر یابد، سر نوشت

**(توئی مسئول و گویم صاف و ساده
بیخشا مگر جسارت شد زیاده)**

دگر پاسخ، بدان گفتن، نشاید
به حال، این دو، ات؛ از لطف داده
مزن بر پای خود، بادست خود، بند!
بر آن افزوده، جان و تاب و نوشت
تو میباید، سپاس او گذاری
برویت، باب رحمت را کشادند:
زنی بر دیده، ناکس قلم را
ز فکر بیهوده، مسرور گردی!
که بردوشت، گران باری گذاری!

زیند ناصح مشفق ، گریزی
 کنی خود را ، بدان پاسخ گرفتار
 که تا یک هفته ، هم خود کنم صرف
 مطول ، چونکه گردیده مقالسم :
 گذارم نام آن (اسرار خلقت)
 بروز چارمین مهر مه بود :
 چواشعار تو ، در اشعار من رفت :
 بود تاریخ آن ، گرشش بیفزود :

بتیغ شعر ، با او در ستمیزی !
 مرا آری ، گرفتاری در این کار
 برونت آورم ، زین لجه ژرف
 همان به ختم ، گردد قیل و قالم
 که شاید پی بری زان بر حقیقت
 که در تهران ؛ قلم زین نظم آسود
 (جواب به منی) ، شد ضرب در هفت

$$۱۱۹ \times ۷ = ۸۳۳$$

(که باطل ، زین حقایق ، گشته مفقود)

$$۱۳۰۸ + ۶ = ۱۳۱۴$$



وفای بعهد

چنانکه در یکی از صفحات پیشین همین کتاب تذکر داده شد، پس از طبع و انتشار (بیچون نامه) نامه نگاران کشور و خرد پژوهان پاک گوهر و نویسندگان هنرور؛ در پیرامون آن نظماً و نشرآ اظهار نظر نموده و با ارسال نظریه خود مصنف و ناشر را مرهون عواطف پاک و احساسات تابناک خود فرمودند لذا بر حسب وعده‌ای که قبلاً داده شد از اینجای کتاب بدرج و طبع نظریه و گراور آن ذوات محترم، بادرت نموده و برای اینکه طبع و تدوین کتاب واجد نظم و ترتیبی باشد، نظریه های وارده را بسه قسمت تقسیم نمودیم :

جراید و مجلات - شعرا - نویسندگان

و طرز طبع آنرا نیز به ترتیب حروف (تهجی) که

معمول و مرسوم تمام دنیا است قرار دادیم .

بنابراین اگر در نگارش آثار مندرجه تقدیم و تأخیری

مشاهده شود پوزش میطلبیم .

قسمت اول

جرايد و مجلات

به ترتيب حروف تهجی

☆ (۱) ☆

نامه هفتگی آزادگان منطبعة (طهران) :

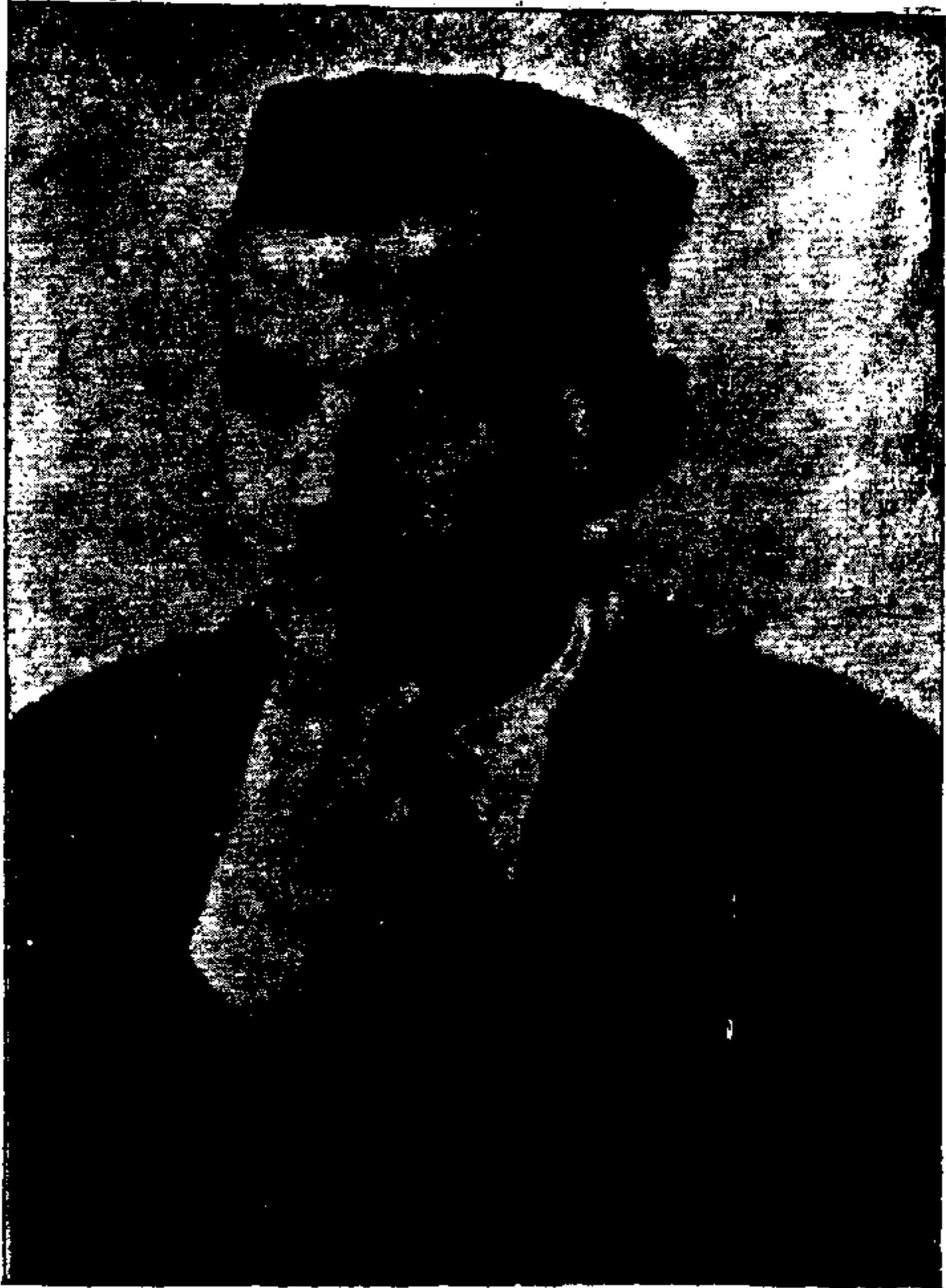
شماره ۳۱ سال نهم مورخه ۴ مردادماه ۱۳۱۴

مطبوعات

بيچون نامه اخگر

هفته گذشته يك جلد (بيچون نامه اخگر) که از آثار طبع
کهربار فاضل معظم آقای سرهنك اخگر و انتشارات نامه ادبی کاون
شعرا است ، بدفتر اداره ما واصل گردید ؛ توفیق آقای سرهنك
اخگر و همقلم ارجمند خود ، آقای مطیعی را در طبع و انتشار
این قبیل آثار زیبا صمیمانه خواستاریم

«آزادگان»



آقای عزت پور مدیر نامه هفتگی آزادگان

- ۲ -



روزنامه آزادی منطبعة (مشهد):

شماره ۱۱۲۰ سال دوازدهم مورخه

اول مردادماه ۱۳۱۵

يك اثر ادبی

بیچون نامه اخگر



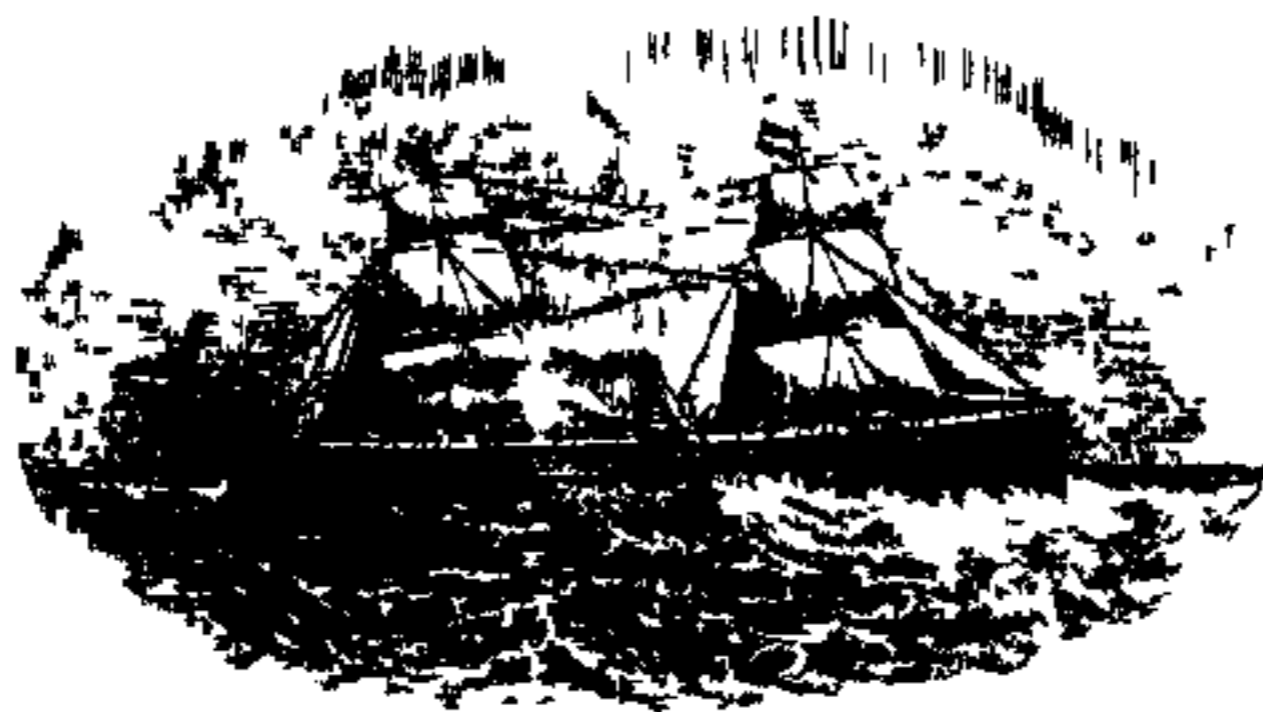
آقای گلشن آزادی مدیر نامه آزادی

چندی قبل اثر مطبوعی از طرف اداره
جریده ادبی (کانون شعرا) که میتوان
گفت: (پرچم دار ادبیات امروزی است)

منتشر و آن وجیزه عبارت از مثنوی شیرینی بود که طبع آقای سرهنك
اخگر (بنام بیچون نامه اخگر) تقدیم جامعه نموده است. (بیچون نامه)
با وجودیکه خیلی از حیث تعداد ادبیات کو چك است در معنی بزرگ است
زیرا در آن بکرشته افکار بدیع و رقیق که نشر آن برای نسل جوان ایران
کمال لزوم را دارد منظم شده و مانند دریائی از حقیقت موج میزند.
(بیچون نامه) که از نامش بر حقیقت گفته و گوینده اش میتوان پی برد
در جواب اشعاری است که (آقای بهمنی) شیرازی سروده و در آن بعالم خلقت و
نظام کل با نظر (کرتیک) و انتقاد نگر بسته است. در حین اینکه ما با افکار
شاعر همه گونه احترام نهاده و هرچه باشد قیمت و بهائی جهت آن قائل

میباشیم؛ از همین نظر هم هست که به (بیچون نامه) با نظر تقدیس نگاه میکنیم و اشعار (بهمنی) هم چون جلوه دهندۀ فکر و عقیده ایست البته موقعیت خاصی دارد، لیکن انتقاد از عالم و جریان خلقت، همان خلقت و نظام کبیری که به تنها بشر در فهم حقیقت آن الی الابد سرگردان و ناتوان است بلکه از شناختن پیکر خود نیز عاجز است يك طفیان فکری (۱) بشمار میرود که در نظر ارباب عقل و فلسفه پسندیده نیست .

(بیچون نامه) دارای اشعار جذاب شیرینی است که گذشته از نظر فکر و عقیده از نظر روایی و سلاست اشعار نیز قابل است که مکرر خوانده شود و ما بشر و طبع این آثار را مفید دانسته ، همت آقای مطهری مدیر جندی جریده ادبی کانون شعرا را تبریک میزنیم .



-۳-

روز نامه آفتاب شرق منطبعه (مشهد)

شماره ۳۰ سال یازدهم مورخه ۲۵

آبان ماه ۱۳۱۴

تقریظ

یکجلد کتاب (بیچون نامه اخگر) با

پست اخیر با دارة ما رسیده که حاوی

اشعار و مضامین دلگشی است؛ که تاکنون

نظیر آن در عالم ادبیات کمتر دیده شده

آقای آموزگار مدیر روزنامه آفتاب شرق

است، قرائت این مجموعه کوچک و نفیس بلندی فکر و قریحه طبیعی سراینده را بخوبی ثابت و محقق میکند.

اگرچه مقام شامخ آقای سرهنک اخگر، در عالم ادبیات احتیاج

بمعریف و توصیف ندارد، ولی خدمتی را که این شاعر زبردست نسبت با ادبیات

عالم انجام داده و موضوعاتی را که تاکنون کسی برشته نظام نکشیده، بلباس

شعر در آورده اند، قابل همه قسم تقدیر و تمجید است «آفتاب شرق»



روزنامه آلیک منطبعه (تهران) :

شماره ۴۰۸ مورخه ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۶

شرحی در روزنامه فوق الذکر بزبان

ارمنی طبع شده که ذیلا ترجمه میشود :

نشریات و صولی

کتابچه ای از نشریات نامه ادبی کانون

شعرا در ۱۶ صفحه با داره ما رسیده است

در صفحه اول این کتاب عکس ادیب



آقای مکر و بیچیان ناشر روزنامه آلیک

محترم آقای سرهنك اخگر و در صفحه سوم عکس ادیب محترم آقای

بهمنی طبع شده است . سپس اشعاری راجع به معاکمه با خدا اثر طبع

آقای بهمنی درج و از صفحه ششم اصل موضوع این کتاب تحت عنوان

(بیچون نامه اخگر) اثر تراوش قلم آقای سرهنك اخگر میباشد که با

يك لحجه فصیح و بدیعی اسرار خلقت را میفهماند و پاسخی است که به

آقای بهمنی داده شده است .

برای اهمیت گفتار و آثار آقای سرهنك اخگر همین بس است که

کلیه جراید و مجلات مرکز و ولایات بر آن تقریظ نوشته و حسن نظر

معظم له را تحسین و تمجید نموده اند .

مدیر محترم جریده شریفه آلیک شرحی نیز جداگانه به بیچون نامه

تقریظ نوشته و بدفتر کانون ارسال داشته اند که در قسمت سوم در ردیف

نویسندگان درج خواهد شد .

- ۵ -

آینده ایران نامه بانوان

منطبعة طهران سال هفتم شماره چهارم:
بیچون نامه اخگر

جزوه مفید و نفیسی از نشریات جریده
ادبی کانون شعرانام (بیچون نامه اخگر)
باداره آینده ایران. رسیده، این مجموعه
سودمند، ریخته فکر نویسند و شاعر
حساس معاصر سرکار آقای سرهنك اخگر
است که با بیانات منطقی و کلمات حکمی



آقای عادل خلعت بری مدیر آینده ایران

خود ایراداتی را که آقای بهمنی شیرازی (بعقیده خود) بخلفت عالم و ترتیب
و انتظام آن نموده رد کرده است. شاعر خوش قریحه و جوان فکر ما آقای
اخگر، برای حفظ دیانت و صیانت اخلاق، گفته‌های آقای بهمنی را مورد نظر
قرار داده و انصافاً حق مطلب را بخوبی ادا فرموده اند.

برای جلوگیری از رسوخ اندیشه‌های ناصواب و تزکیه روحی افراد
مخصوصاً جمعیت جوانان و طبقه بانوان که تازه داخل در اجتماعات شده اند
انتشار این قبیل مطالب که متکی بمبادی عالی دینی و اخلاقی است بسیار
به موقع و مقتضی است.

ما اقدام گوینده بزرگوار آقای سرهنك اخگر و ناشر محترم این
مجموعه نفیس آقای مطیعی مدیر نامه کانون شعر را تقدیس مینمائیم.
«آینده ایران»

- ۶ -

روزنامه اخگر، مطبوعه (اصفهان):

شماره ۱۰۱۰ مورخه اول

دی ماه ۱۳۱۴

در عالم مطبوعات

(بیچون نامه)

از روزیکه دست توانا

و مؤید به تأییدات آسمانی

اعلیحضرت همایون شاهنشاه پهلوی

به نجات و ترقی ایران از آستین

بر آمد، ما و دیگر آشنایان



آقای امیرقلی امینی مدیر نامه اخگر

به احوال اجتماعی کشور یقین داشتیم: روزی نیز نوبت تجدید و اصلاح به ادبیات خواهد رسید.

ادبیات روح بشر و مرئی ملل و مظهر و نماینده تعالی فکر و مقام اجتماعی و کیفیت اخلاقی اقوام است و حیات نوین ما ادبیات نوینی که بازگفت احساسات و عواطف واقعی باشد لازم داشت. این تصور بایسته کم و بیش آثاری مشهود دارد ولی (بیچون نامه) آقای سرهنگ اخگر شاعر شیرین بیان، در میان ادبیات جدید منزلتی خاص را حائز میباشد

صفحات مختصر منظومه آقای اخگر بمنزله اشعه زرتار جانفرب
 بامدادی است که نوید نور افشانی خورشید جهانتاب را میدهد.
 این منظومه را ایشان در پاسخ آقای بهمنی که چون و چرائی در
 دستگاه خلقت و ایجاد، کرده است سروده اند.
 علو فکر، وسعت اطلاع، انسجام بیان، جرأت الهی و منطق صحیح
 عناصریست که این صفحات محدود را تشکیل میدهد.
 از قریحه روشن و طبع آزموده آقای سرهنگ اخگر انتظار داریم آثار
 دیگری بیزدید آورده و دوستداران ادبیات واقعی را محظوظ سازند.
 « اخگر »



- ۷ -

داشمند ارچند آقای وحید دستگردی
شرح مبسوطی در پیرامون بیچون نامه مرقوم
و در شماره یازدهم سال دوازدهم مجله ارمان
ارمان درج فرموده اند.



آقای وحید دستگردی مدیر مجله ارمان

چکامه شیوای ذیل نیز اثر طبع معظم له میباشد

تقریظ

دستیاران ادب را ، رهنمون
لبتبان بکر معنی ، گونه گون
از همه نامه فزون ، بیچند و چون
کرده ، کاخ شرک ، از بن سرنگون
از حد توصیف من ، باشد فزون
با چنین برهان چو تیغ آ بگون
«اهد قومی انهم لایعلمون»

حضرت اخگر ! زهی اندر سخن :
خفته اندر حجله الفاظ تو :
نامه شیوای (بیچون نامه) است
ساخته ، اسرار تو حید ، آشکار
رمزهایی کاندرا آن گشت آشکار :
منکرانرا ، نیست بر انکار جای
ور بانکارند باقی ، باز هم :



۸- روزنامه استقامت منطبعة کرمان

شماره ۴۰ سال یازدهم

از واردات اداری

صبح روز ۲۶ ابان که هوای کرمان در نهایت لطافت اما از تراکم و اتصال ابرهای مظلّم مانند دل‌های پراز غم تاریک بود من در گوشه اطاق خود طاق در اوضاع واحوال انفس و آفاق متحیر و متفکر بودم بناگاه موزع استقامت از در در آمده

آقای رشاد مدیر روزنامه استقامت

دسته بسته از جراید تازه ورود را در پیش رویم نهاد مجلّدی رنگین با تمثال نمکین سربازی که زینت بخش آن شده بود جلب توجهم را نمود دامن خیالم از چنگال افکار گوناگون رهائی یافته بی اختیار دست بسوی آن برده دیدم بزیر عکس سربازی نوشته شده: **(بیچون نامه اخگر)** آقای اخگر شاعر شیرین زبان و روشن فکر معاصر که در محافل سخنوران نامی سرهنک هنک عارفان است:

آثار ادبی‌شان را اهل ادب همچون نی‌شکر از دست بدست میربایند اخگر بمعنی آتش سوزان است اما سخفانش لطف آب روان دارد با اشتیاق تمام بمطالعه آن مشغول شدم معلوم شد که آقای بهمنی نام شاعر در شیراز منظومه ای بعنوان محاکمه باخدا سروده که طبع لطیف اخگر را ناپسند آمده در جواب چون و چرای ایشان این بیچون نامه را انشاد کرده‌اند. مدیر محترم جریده کانون شعرا که در واقع مروج شعر و شاعری در ایران کمونی هستند هر دو آن منظومه را بضمیمه یکی دیگر از آثار ادبی آقای سرهنک اخگر که بعنوان چراغ برق است در نیک مجلد طبع و بعنوان هدیه به ارباب



ذوق منتشر فرموده اند بدیهی است که منظور ناشر محترم متضمن جلب نظر قارئین است و حسب وظیفه نامه نگاری بایستی در اطراف این دو اظهار، اظهار عقیده و نظری بشود که خلاف منظور ناشر محترم نباشد اما اظهار عقیده ما: دلیل و گواه بلندی فکر هر شاعری همانا گفتار اوست ما از آثار بهمنی شاعر تا کمون چیزی ندیده و نشنیده ایم **محا کمه با خدا!** اولین اثر است که از شاعر مرور که دچار چنگال آئین هستی سوز اخگر گردیده بدست ما رسیده. در واقع باید بگفتار این در شاعر دقت کرده فهمید که چه میگویند. ناچار مکرر مطالعه نموده بالاخره چنین نتیجه گرفتیم: معلوم میشود آقای بهمنی خواسته جلب توجه عامه را بخود نماید و از برادر حاتم هم کاری نموده (!) اتفاقاً در این موضوع (ایراد به مبدء خلقت) ایشان مبتکر هم نیستند از این قبیل گفتار قبل از ایشان بسیار گفته اند و شنیده ایم. آقای بهمنی معلوم میشود که مقهور احساسات طبیعی گردیده اشعار چندی را سروده است در عین حال سبب آن شده که طبع يك شاعر قادر و توانائی را بجوش و خروش آورده طرف تأدیب ادیبی همچون (اخگر) واقع گردیده است هر اندازه که پایه فکر بهمنی سست است بنیاد گفته های اخگر محکم است آقای بهمنی با اقرار به اینکه میگوید: «ندارم من ز خود عقل و اراده» پایه گستاخی و جسارت را از حد بدر برده - با غفلت از اینکه (الناس مجزیون باعمالهم) حکم محکم خدا است نسبت عملیات خود را بمبدء داده گفته است: «توئی مسئول و گویم صاف و ساده» الغرض آقای اخگر جواب ایشان را بقدری کافی داده که عموم نویسندگان را لازم گردیده که حقا از ایشان قدردانی نمایند ما بنوبه خود گفتار نغز آقای اخگر را قابل همه گونه تمجید دانسته قارئین نامه خود را با استفاده از افکار بکر ایشان توصیه مینمائیم.

- ۹ -

نامه هفتنگی استوار منطبعة قم
شماره ۷ سال اول مورخه ۹ شهریور
ماه ۱۳۱۲
نشریات نو :



آقای طهماسبی مدیر نامه استوار

بیچون نامه اخگر

این کتاب کوچک ، از نشریات سودمند
نامه ادبی کانون شعرا است : که چند وقت قبل
در طهران چاپ و منتشر شده است .

کتاب (بیچون نامه اخگر) حاوی دو اثر شیرین از گرامی شاعر
معاصر آقای سرهنک اخگر بوده و مباحث فلسفی را در لباس نظم جلوه
داده است .

مدیر نامه ادبی کانون شعرا آقای مطیعی همقام گرامی ما که از اول
انتشار نامه وزین خود همش مصروف ترویج ادبیات ملی و تشویق ادبای
معاصر بوده در انتشار این اثر مفید که هدیه باریاب ذوق است حق
بزرگی بگردن دوستداران ادبیات داشته و امیدواریم که در انتشار آثار
سودمند دیگری موفق و کامیاب گردید .

« استوار »



- ۱۰ -

روزنامه اطلاعات منطبعة طهران
 شماره ۴۶۲۳ سال دهم مورخه
 ۶ آبان ماه ۱۳۱۴
 بیچون نامه اخگر



آقای مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات
 و روزنامه زوربال دوتهران ومحلہ اطاق تجارت

جزوه ایست که از انتشارات
 کانون شعرا میباشد و در چند
 صفحه قطع وزیری کوچک در
 طهران بطبع رسیده است ، دفتر
 مربوط منظوم و محتوی اشعار
 آقای بهمنی راجع سرآفرینش
 تحت عنوان «محاکنه باخدا»
 و جواب آقای سرهنک اخگر

عضو انجمن ادبی شیراز میباشد

اشعاری که آقای سرهنک اخگر در پاسخ منظومه آقای بهمنی سروده اند
 بسیار دلکش و خوب ساخته شده است محقق است که ناظم اشعار از ذوق
 ادبی کاملاً بهره مند و در نظم فارسی سخنگوی بکنه سنجی است .

«اطلاعات»

- ۱۱ -

روزنامه امید منطبعة تهران

سال هفتم شماره ۳۲۷

بیچون نامه

جزوه ابست ادبی که آقای
سرهنگ اخگر در اثبات
وحدانیت خداوند تدوین نموده
است سلاست اشعار بقدری است
که هر خواننده ای را جذب
مینماید.

آقای سرهنگ اخگر یکی از ادبای باقریحه ایست که همیشه دارای آثار
ادبی بوده اند.



آقای میر سید کاظم انجاد مدیر روزنامه اتحاد
و جریده نگاه هفتگی امید



- ۱۲ -

روزنامه ایران - مطبعة طهران

سال بیستم شماره ۵۰۰۹

بیچون نامه اخگر

تقریظ :

بیچون ناما عنوان یکقطعه شیوای فلسفی
و ادبی است که آفرای سرهنک اخگر با
اسلوبی شیرین در جواب یکی از شعرا
سروده اند .

این قطعه در عین اختصار حاوی معانی
عالی و مضامین بزرگ است و گوینده آن با دلائل
سیار روشن راجع فلسفه خلقت و اسرار

طبیعت باد سخن داده و فلسفه مادی را بنحوی قابل قبول، مورد حمله و انتقاد
قرار داده است کسانی که با آثار آقای سرهنک اخگر اشنائی دارند میدانند
که همیشه در اشعار و آثارشان معانی بزرگ نهفته است ولی قطعه بیچون
نامه که اثر « فلسفه اخگر » نیز میتوان نامید منظومه ای است که فقط
با افکار فلسفی سروده شده و بسیار جالب توجه است .

« ایران »



آقای محیدموقر مدیر روزنامه ایران
و مجله مهر و مهرگان و روزنامه
خوزستان مطبعة اهواز



-۱۳-

بیچون نامه:

البته بشر، آنروز که با بعالم
هستی نهاد و برای نخستین دفعه چشم
بروی جهان خاکی گشود، مثل امروز
نبود، در طی میلیون ها سال هزاران
رنگ بخود گرفته و هزاران دفعه تغییر
یافته تا بشکل و هیئت و حالت و کیفیت
امروزی در آمده است.

همه چیز بشر امروز، از
صورت ظاهر و شکل و لباس او گرفته
تا امور باطنی، از ساختمان سر و
صورت و دست و پا گرفته تا ساختمان



آقای حسینقلی مستعان
مدیر داخلی روزنامه ایران

های حیرت انگیز درونی، نسبت به قرون و اعصار گذشته، یا تازگی دارد و یا
دستخوش تغییرات بی نهایت شده، شکل نخستین خود را از دست داده است.
نگوئید قلب یا مغز و امثال آن چندان تغییری نکرده است، تغییر
آنها از همه بیشتر است. نه فقط در شکل و صورت ظاهر، بلکه در عمل و
اثر... آیا تصدیق نمیکنید که بین تفکر امروز و صد قرن پیش زمین تا
آسمان تفاوت و اختلاف هست؟



اما در عین حال در نهاد بشر چیزهایی هست که نه فقط تا به امروز عوض نشده، از میان نرفته و جای خود را بچیزهای دیگر نداده است، بلکه میلیونها قرن دیگر هم اگر بر آدمی بگذرد از میان نخواهد رفت و همیشه و در همه حال بازگشت آدمی بسوی آن خواهد بود...

برای این چیزها اسامی مختلف هست: هر کدام را میخواهید بپذیرید غریزه، فطرت، یا چیز دیگرشان بنامید، بهر صورت چیزهایی است که انسان در این سرزمین بدست نمی آورد بلکه از سرزمین های دیگر به ارمغان آورده است.

حتی بین این غرائز چیزی هست که باز خیلی قدیمتر است، بهتر بگویم بمنزله عنصر و مایه اصلی و اولی خلقت است، اصل هستی موجودات است. میدانید چیست؟ خدا شناسی است.

اگر باور ندارید، بروید دقت و مطالعه کنید: بشر زودتر از هر چیز حتی قبل از آنکه خوردن و آشامیدن را بشناسد خدا را شناخت، تعجب ندارد، هزاران میلیون سال قبل از آن، یعنی وقتی هم که در مرحله جا دی بود خدا شناس بود... محکوم کوتاه فکری، بی دانشی، خیره سری و فروماپیگی هادیون و طبیعیون نشوید، اقوال آنها را کورکورانه نپذیرید، دو دوتا چهارتای فلان ریاضی دان، یا فسیلها و مستحاثات فلان طبیعی دان را ندیده و نفهمیده و فکر نا کرده دلیل نبودن «خدا» و دروغ بودن حقایق مجرد نشمرید، دهانه های آهنینی را که راهبر شما بسوی مادیات است يك لحظه از سر برگیرید و قدمی در جهان حان بگذارید، غبار از پیش چشم بزدائید و نظری به نور و معنی افکنید، از چاه نادانی بدرآئید، قلّه نخوت و خود پرستی را

هم ترك كوئيد ، قدمی چند آرام و آسان در راه صاف و بی پست و بلند حقایق بردارید . . . آنکاه حقیقت روی خود را بشما خواهد نمود ، خواهید دید که « خدا هست » و آنچه خدا آفریده ولو سنك خاره باشد « خدا شناس » است ، تا چه رسد به آدمی !

براستی هیچ شبهه و تردید ندارد ؛ همه خدا شناسند ، آنکه منکر است اگر ابله و سفیه نباشد دروغگوئی بیش نیست ، بانمیخواهد از دل خود با شما خبری گوید ، و با چون برای اثبات عقیده راسخ خود در جستجوی دلیل است نزد شما منکر میشود ، شاید شما با او وارد جرو بحث شوید و دلیل قنعمی با او بگوئید . دانشمند خیره سر مادی و طبیعی هم با لاخره اگر قدری پیشرفت کند چاره ندارد جز آنکه به « خدا » ایمان آورد ؛ مگر در کتب و رسائل در مجلات و جرائد سالهای اخیر نخواهد آمد ؛ که چندین صد نفر از بزرگترین دانشمندان علوم مادی و طبیعی در پایان بحث و مطالعات طولانی خود « خدا شناس » و معتقد به مجرد شده اند ؟

اما « خدا شناختن » با پی بردن به عالم بیکران مجردات و علل ، و درك اسرار و رموز آفرینش ، زمین تا آسمان فرق دارد . . . بشر خدا را می بیند همچنانکه نور را می بیند ؛ در روز روشن ، در گلستانی باصفا نشسته ، مناظر زیبا ، رنگهای گوناگون ، بدایع دلفریب آنرا تماشا می کند ، شاید اصلا به چشمه خورشید توجه نداشته باشد ، بر فرض هم توجه کند چه حاصل دارد ؟ مگر آدمی میتواند پا در بساط با عظمت و سوزان خورشید گذارد ؟ اینجا دیگر نوبت بناتوانی میرسد ، وقتی که پای ناتوانی بمیان آمد همه در نیمه راه میمانند ، خسته و وامانده میشوند و هر کس بر حسب میزان